

LIBRARY OF CONGRESS



0 006 219 664 6



LC Control Number



2001 310183

لِعَمَلَاتِهِ خَيْرٌ مِنْ سِتِّ سِنِينَ

حسب الفرمان بندگان اشرف بما یون الا کتاب بیت سماء الیست



از تالیفات اچجان خان الگوراد فقه مایه با اهتمام خادم کل محمد ز...

کامطبع انارکلیطین ۱۳۱۱



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تأیید حاکم الحاکمین بر آنست که حکم محکمش در محکمها
 بنفاد خیرت اسناد این الحکم الا لله بر صغیر و کبیر جاریست
 و نیایش بعد جهان آفرینی را بجااست که قضای بهر شد در دار
 اعیان بمقتضای فیض مودای و له من فی السموت و الارض
 کل له قاننون چون روح در بدن برنا و پیرساریست
 لا راد لقضائیه و لا معقب حکمه نقلت ارض سما

در نمودار است

بر سهمودات تقدس آیاتش دعویست مبرهن و رفعتش عجز
 و ماه بر علوصفات منزله سماش دلیلیست روشن این فی الله و
 وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و درود نامعدود درین
 شاهد انجمن رسالت که باشارت سرس باشارت نکشت
 شهادت دعوی جمیع ادیان باطله را فاسد بازار متاع همه ملل
 زاینجه را کاسد ساخت فردیتمی که ناکرده قرآن درست به
 کتب خانه چند ملت شبست به کار گذاران قضایه
 در دیوان ازل توقع کرمیت و جلالت ذات معالیه الصفا
 رالطغرای و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ طمکن و محض رفعت و سعادت
 وجود سر اسیر بهبودش را با منمای اولاد لِمَا خَلَقْتَهُ
 الْآفَلَآكِ مستحل نموده اند سه مهر شد این نامه بعنوان ^{ششم}

این خطبه بدوران تو پادشاه و رضوان بی پایان بر ارواح و اجساد
 اعوانش که در محکمه انصاف ارازل و اشراف را بمضمون ^{لست}
 مشحون امرت ان اعدل بین الناس یک موقع نشاید
 اند و فجوای سیاست انما ی اذا حکمت بین الناس
 فاحکوا یا العادل مظلومان را از دست ستمکاران رها
 اند و رحمت الهی و غضبان نامتناهی بر جانهای پاک امامان دین
 و سالکان مسالک یقین که در اظهار صواب از خطا طریق
 و اجتهاد سپرده اند و در تطبیق دلیل با بدعا رنجها بر خود برده اند
 سه هر چار چهار رکن تمکین پادشاه هر چار حد و کعبه دین پادشاه علی الخصوص
 بر آن امام همام عالی مقام مهدی قرآن ابو حنیفه النعمان که با اشارت
 سر بر شارت لوکان العلم عنه الثریا لئلا رجال

من فادس بیشتر کرده بمصداق ابو حنیفه سراج امتی بساط
 ظلمت و بدعت را از عرصه عالم در نور دیدن و بعد برای
 آرای اصحاب دانش و ارباب نیش مخفی و محتجب مبارکه چون
 اعلام دین نبوی پس از آنکه بزور بازوی گذشتگان سراج
 برین می سود روی بانعکاس نهاد و قصور بقصور ملت ^{مصطفوی}
 بعد از آنکه مساعی رستگان سر به کفند افلاک افراشته بود خایه
 علی عرو و شهاب افتاد چشمه دین اسلام که از آبیاری آن عالمی سیر
 بود خشک و بی آب ماند و مینع ملت خیر الانام که خلقی را است
 بر روی کامی آورد نشانه لامع السرب کشت قوانین احکامیک
 جهت انتظام معاش و معاد اهل اسلام فی صحیف مکرّمه مرفوعه
 مقطعه بآیدی سفره کرام تدریظ از عالم غیب نازل شد

بود بسبب عظالت افعال مسلمانان تنظیم بخش متهامی بیگانه
 کردید و شمعیکه بمفاد الله و لی الذین امنوا و اخرجهم من الظلمات
 الی النور در خانه خودشان در گرفته بود بخانه شان روشنی نداد
 بالعکس انجمن دیگران را نور بخشید همت و الهی همت خداوند کار
 عدل دین محیی رسوم ملت مسین قانع اصول کفر و نفاق جا
 فروغ محبت و اتفاق رافع اعلام اسلام دافع امارت کفر و
 امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر عبدالرحمن خان لزال مؤید
 بتایید الملک المنان و قانع الاثار الکفر و الطغیان متوجه
 که چه کسر ملت بیضار ابدستاری عقل و همت بنماید و زنگار اندر اس
 و الظما س ا بمصقل فهم و فراست از روی آینه شریعت غرابزید
 و برای اصلاح امر قضا که اهم مطالب ملت اسلام و اجل مقاصد

شریعت سیدالانام است دستور العمل مطابق فقه حنفی برود
 و نقاب شک و اختلاف را از روی این عروس زیبا براندازد
 ایوان شریعت بنوی را از سر نو ترمیمی دهد و اوراق پریشان
 دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیمی بخش از نو و حقیر سرپای^{تقصیر}
 خاکپای علماء و فضلاء هرزه کرد با دین حرس و هوا احمد جان
 الکو زائی درانی افغان نور الله قلبه بنور العقل و الایمان
 واجب الاذعان مسایل چند را از کتب معتبره فقه بر آورد
 عجماله الوقت رساله پردخت و تحفه آن دربار عظمت مدار
 ساخت و چنانکه پسند خاطر الهام نظام هر حضرت ظل الله افتاد
 امید دارم که در بارگاه حق نیز سمت قبول یافته باشد در آن
 قَرِيبٌ قَرِيبٌ و این رساله ششم به باب است باب اول

در آداب خود قاضی و اوضاعی که لازم است بر نسبت بدعی
 و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع دعویها بنا
 بر دویم در طریق نوشتن مکاتبات شرعی کیفیت آن با سوم
 در احتساب احکامی که تعلق بحسب دارد و هانا شرح
 فی المقصود بعون الملك المعبود باب اول در
 آداب خود قاضی و اوضاعی که لازم است بر نسبت بدعی
 و مدعی علیه و شاهدان و سایر اهل محکمه و طریق سماع
 دعویها و این باب شملت بر قواعد متعدده

قاعداً اول

بر قضات و مفتیان مملکت افغانستان صانه الله تعالی
 عن الحدیث ان لازم است که از گرفتن رشوت از مدعی مدعی
 علیه

اجتناب لازم شمارند و بمفاد حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة
 که فرموده اند که لعنة الله علی الرشی و المرثی خود را زیر پا
 اگران لعنت یارند که گرفتار رشوت مرتقاضی را اگر چه حکم بخور
 کند اتفاق فقها حرمت و قضائی که بر رشوت واقع شود حکم قاضی را
 نافذ نیست بخدمت علماء ثلاثه پس هر قاضی که عیاداً بالله متکلیف
 شینع کرد و در محکمه دار السلطنه کابل بحضور خان علوم بطریق شریعت
 رشوت و ثابت شود البته بموجب حکم کتب فقہ از منصب قضا
 معزول خواهد شد و چون تعزیر او مفوض برای سلطان ^{عصر} _{باینجه}
 حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد کرد
 حکم است

قاعده دویم

رشوت گرفتن چنانکه قاضی انفس خود حرام است همچنان که
اولاد و اقارب مددکاران و دربانان او رشوت بگیرد و قاضی
بر رشوت گرفتن شان اطلاع داشته باشد حکم او نافذ نمیشود
شخصی که حق و حکم قاضی مذکور تلف شده با چون در محکمه در قضا
دار السلطنه حاضر شده استغاثه آن معامله را بحضور خانعلوم
نماید بر خانعلوم لازم است که بعد از تصحیح دعوی او و از شنیدن
شهادت شهود مدعی مذکور و بایس از سو کند دادن بر آنکه او در
خود صادق است آن قاضی را بخوابد و آن کس شریعت نشاند
پس اگر بقرار امر کتاب الهی ملزم کرد و رشوت بر وثابت شود
البته اطلاع آنرا بخدمت ذی سعادت نموده و خود آن قاضی را
بحضور حاضر نماید تا بموجب قاعده سابقه از قضا معزول

کرده

گردید بجز اینکه لایق بود و حضرت ظل آلهی زیر این
 قاعده رقم فرمائید معاقب خواهد گردید
 حج السنه فقط

قاعده سوم

همچنانکه رشوت بر قاضی حرام است بدیه گرفتن نیز بر قاضی
 حرام است بدیه در اصطلاح فقها مال است که بی شرط بگیرد و رشوت
 آن مال را گویند بشرط معاونت داده شود پس بر قاضی لازم است
 بدیه علی الخصوص از کسانی که دعوی داشته باشند اجتناب نماید
 حج السنه فقط

قاعده چهارم

هر چند بموجب احکام فقه قاضی را بدیه گرفتن از چهار کس جایز است

اول از خود پادشاه دویم از حاکم پادشاه سوم از قریب و محرم
 خود که قضای قاضی بجهت او درست باشد چهارم از کسی که سابق
 از قضا با او رسم بدیه داشته باشد اما بجهت رفع تهمت علی العی
 فرمان همایون درین باره چنان شرف صدور می یابد که قارا
 گرفتن غیر از پادشاه و قریب محرم ممنوع است اجتناب لازم است
 حاکم محرم

قاعده پنجم

خوردن مهمانی که خاص بجهت قاضی شده باشد و اگر قاضی در آن
 مهمانی حاضر نشود آن مهمانی صورت نگیرد و آیتهم بیان بدیه
 حرام است اما قبول ضیافتهای عام لبان عروسی و ضیافت
 عید و ختنه سوری ها که بی رفتن قاضی هم برپا میشود و یا ضیافت

خاص که اقربای محرم هیه قاضی بکنند جایز شمرده اند پس قاضی لازم است
 که از اجاد دعوت‌های قسم اول اجتناب ورزد و مخالفت کتاب جایز نشمارد
 محکم است و عفو

قاعده ششم

رشوت چنانکه بر قاضی حرام است بر مفتی نیز حرام است
 اما قبول هدیه و اجابت دعوت خاصه برای مفتی جایز است زیرا
 مفتی در حقیقت مشاور قاضی است اظہار حکم مینماید پس لازم است
 که مفتی از گرفتار رشوت اجتناب لازم شمارد و اگر با فرض
 ترکیب این امر گردد البته بسزائی که حضرت نخل
 آبی زیر این قاعده رقم فرمایند معاف خواهد گردید
 محکم است و عفو

قاعده هفتم

قاضی را همیشه باید که خرید و فروش با محتاج خود را بدست خود
 بکند بلکه این معامله را باید بدست بوسطه شخص دیگر با انجام برساند تا
 و وقار او از قلوب عوام بیرون نرود و مورد تهمت نشود
 خجسته

قاعده هشتم

هر چند بموجب احکام کتب فقه مستحب است که قاضی
 در مسجد جامع که واقع بیرون قوم باشد مجلس قضا برپا نماید
 جایز است که در خانه خود با امر قضا مشغول گردد لیکن برب و فساد
 زمانه و بیباکی مردم مصلحتاً للوقت فرمان مبارک چنان
 شریف صدر می یابد که قاضی حاکم تعلقه خود را لازم است با هم

در یک مجلس نشینند و حاکم تعلقه کلان و نایب الحکومه جانی
 باید است بر انفصال مقدمات علم و اطلاع داشته باشد
 اما اگر بسبب هجوم باقاضی در یک مجلس نباشد هم حیرت
 حرج است فقط

قاعده پنجم

چون در اکثر شهرهای افغانستان جمعیت فراوان
 انبوه بر دروازه محکمه ما فراهم می آیند و بسبب ازدحام
 و نای و هوی عوام اجتماع دعوی بدقت تمام نمی شود و
 رو اختلافی در حکم پدید می آید بناءً علی بذاجته رفع این امر فرمایند
 همایون و الامطابق کتاب عالمگیری و سایر کتب فقه چنان
 شرف صدور می یابد که بر قاضی لازم است کاتبی را مقرر کند

و اسامی حاضرین محکم را با تاریخ ماه و یوم به ترتیبی که آمده اند
 ثبت نمایند و از روی آن ثبت تکسی بدست هم آنجانبان
 بدیند تا بقرار رجه و ترتیب که مطالعه شوند حاضر گردند و قضا
 قاعده آینده کسانی که اول آمده اند دعوی آنها هم اول
 شنیده شود. تشویش و اختلاف از میانہ دفع گردد
 محکم است

قاعده دهم

در هنگامیکه قاضی در محکمہ بیاید و برسد قضا بشنید لازم است
 که در فسخ خود اندازه کند و معلوم نماید که مقدم چند نفر است
 بر خوست شنیده میشود پس از روی همان سیما که در
 قاعده سابق مذکور شده اسامی همان چند نفر را بر کاغذ

نوشته بیرون دروازه محکمه نصب نماید تا حاضرین محکمه را
 مفهوم شود که ماسوای همین اسامی امروز همه مردم مرخص
 استند و هجوم و غوغا از محکمه دفع گردیده قاضی و شاه
 و مدعی و مدعی علیه فارغ البال متوجه کار خود شوند

صحیح است حفظ

قاعدہ یازدهم

چون بموجب احکام کتب فقه جایز نیست که قاضی جهت رفع
 ازدحام در بانی بر دروازه محکمه نشاندهند افرمان مبارک
 شرف صدور می یابد که در محکمه باینکه مردم بسیار جمع میشوند
 قاضی را میباید بر در محکمه در بانی نشاندهند تا مردم را بهتر
 که در قاعده سابقه ذکر شده بحضور قاضی حاضر نماید

محکم است عهد

قاعده دوازدهم

چون مردم افغانستان بنا بر غیرت طبیعی و حمیت ذاتی
 نمی پسندند که زنان شان در مجمع مردم جهت دعوی حاضر محکم
 شوند اگر چه پوشیدار و باشند لهذا فرمان مبارک شرف
 صدور می یابد که در محکمه های شهرها قاضی را باید است بکروزی
 و یا نصف روزی از هفته را خاص کند برای شنیدن دعوی طلاق
 زنان که در آن هنگام ممانعت نماید از هجوم مردان البته این امر بموجب
 حکم کتاب عالمگیری برای آنان موجب است و حجاب خواهند

محکم است عهد

قاعده سیزدهم

شخصی که بموجب قاعده گذشته با قاضی بحضور خان علوم شریعت
 بنماید و ثبوت رشوت بر وی کند البته بقرار قاعده سابقه از قاضی
 بازخواست خواهد شد و اگر شخص مذکور در دعوی خود
 دروغگویی براید و ثبوت نتواند البته بجهت آنکه متک حرامست
 قضا را کرده و قاضی شرع را بفسق نسبت نموده تعزیر خواهد
 شد تبیی که حضرت ظل آلمی زیر این قاعده رقم فرمایند

مجموع است و صفو

قاعده چهاردهم

هرگاه شخصی نزد قاضی و حاکم بیاید و اظهار نماید که با فلان شخص
 دعوی دارم پس اگر مسکن و منزل آن شخص یعنی مدعی علیه
 در شهر باشد و یا در فهای شهر بجائی باشد که اگر از خانه خود

حاضر محکم قضا شود شب را و ا پس منزل خود رسیده می تواند انداز
 که قاضی اورا فی الفور طلب نماید و اگر منزل و مسکن او دور باشد
 یعنی شب را و ا پس بد آنجا نمی تواند رسید قاضی را لازم است
 که شاهدان از عارض مذکور بخوابد و یا سو کند با و بیدار اگر
 وفق دعوی خود شش و نفر شاهی ادا نمودند و یا خود او کند
 خورد البسته لازم میشود که قاضی رفته مشاهده آن شخص
 غایب مدعی مذکور بدد که با او در محکمه همه انفصال دعوی حاضر

حکم است

قاعده یازدهم

تخصی که بموجب قاعده گذشته رفته قاضی را اجتناب خویش سرد
 لازم است بحضور جماعه مسلمانان مضمون آنرا بر و بخواند و

را اگاه سازد که این رقعۀ قاضی فلان بن فلان است پس اگر
 قبول کند و عازم محکمہ شود و یا وعده کند بموالمطلوب و اگر از را
 سرکشی از قبول آن ابا نماید و شاید آن بر سرکشی او شهادت ادا کنند
 امر است که بچس و زدن و یا آنچه برای او قرار گیرد شخص را تعزیر نماید
 مع است - مقدم

قاعده شانزدهم

شخصی که رقعۀ دارالقضار ابدست دارد و در نزد خصم خود بیاید
 و طالب آن شود که با او در محکمہ حاضر گردد پس اگر شخص مدعی
 علیه بسبب عذری مهلت خواسته و وعده آمدن خود را بکند
 و همان وعده خود حاضر محکمہ نکرده و البته باید است قاضی
 از و باز خواست بقرار قاعده گذشته بنماید

حج است فقط

قاعده هفتم

در حالتی که شخصی مذکور سرکشی و زبیده به موجب رقعۀ قاضی حاضر نشود بر قاضی لازم است که حاکم را بگوید تا یک نفر محصل شدید را فرستاده و همان شخص را حاضر نماید و در قضا و قاضی خان اجرت محصل مذکور بر همان شخص سرکش است که فرموده قاضی شرع را قبول نکرده؛

حج است فقط

قاعده هجدهم

اجرت محصل که شخص سرکش را حاضر کند در طحاوی شرح در مختار چنین مقرر کرده که اگر شخص سرکش در داخل

باشد اجرت محصل را شش شاهی بدهد و از جای دور را
بر فرسخی بگرد و پنج شاهی پنجه کابلی بایست ادا نماید

حکم کله - فقط

قاعده نوزدهم

چون بموجب احکام کتب فقه حاضر کردن شخصی که مریض باشد
و حرکتش بموجب زیادت و شدت مرض میشود و نیز زنی
که مخدره یعنی در پرده باشد و عادت کوچگرددی و بازار و
ندارد بر قاضی لازم نیست پس بموجب احکام فقه فرما
پایون چنان شرف صدور می یابد که بجهت این طور استخوان
باید است قاضی خلیفه امینی از طرف خود در خانه انا
بفرستد که مقدمه شانرا بقرار امر شریعت هم در انجام
فصل

نمایند و یا و کیلی از طرف آنها آمده دعوی خود را فیصله کند

حج است و فقط

قاعده بستم

اگر شخصی بموجب قاعده محصلی از طرف حاکم و قاضی حتماً

ختم خود ببرد و آن شخص در درون خانه خود در آید و مخفی شود

برای بیرون کشیدن او فرمان مبارک مطابق اقوال فقها

مدعی چنان شرف صدور می یابد که دروازه سرای او را

از بیرون بر روی او قفل زنند و اطراف سرای را

محیطانی کنند تا آنکه به تنگ آمده برضای خویش برآید

حج است و فقط

قاعده بستم و یکم

هرگاه شخصی از قاضی و حاکم بموجب قاعده گذشته خواهش قس
 نمودن در وازه شخصی که در درون سرای خود مخفی شد نماید قاضی
 و حاکم را نباید که بمحض گفتن او حکم قفل کردن بدهد بلکه اولاً
 مدعی طلب کو امان کند بر اینکه در عرض سه روز سابق ازین
 خصم او را درین سرای دین ایم بعد از شهادت شهود قاضی
 را ببرد که حکم بستن در وازه سرای او را بدهد
 صحیح است - عطف

قاعده بستن دویم

قاضی انازم بست که شرایط احتیاط بجای آرد تا سر مشترک بنا
 پس اگر سرای باین او و دیگر کس مشترک بود قفل نمودن و بستن
 آن جایز نیست زیرا که تصرف در مال غیر بی سبب شرعی مجازند

حج است - فقط

قاعده بست و سوم

هرگاه قاضی بموجب قاعده سابقه در وازه شخص مخفی شد در اقل

وسرای او را از هر ف ضبط و ربط نماید و آن شخص با وجود آن

بیس گونه بیرون نیاید پس لازم است که قاضی و شخص را بطریق

رسالت بر در وازه سرای او بفرستد تا با او از بلند سه روز هم

هر روز سه بارند کند و نام آن شخص و پدر او را بگیرد و بگوید فلان

قاضی سپر فلان بر تو پیغام کرده که حاضر شو با فلان مدعی خود

در محکمه قضا و گرنه و کسلی از طرف تو ایستاده خواهد کرد و حکم بر تو خواهد نمود

حج است - فقط

قاعده بست چهارم

چون سه روز متواتر بر دروازه شخص محقق بقرار قاعده سابقه فرستاد
 قاضی ندا کند و آن شخص از کنج خفا بیرون نیاید و دو نفر شاهدان
 شهادت بدهند بر کیفیت ندای فرستاده قاضی قاضی
 باید است که شخصی را از طرف او وکیل نصب کند و دعوی
 مدعی او را بقانون شرع بشنود و چون شاهدان شامدی برو
 مدعی مدعی ادا نمایند حکم کند بر ملائمتی او و بجل بدهد شخص مدعی

حکم است - فقط

قاعده بست و تحم

قاضی اباید است که چون از خانه بحکم می آید نیکوترین جامه های خود را
 پوشید باشد و از مزاج کردن و خندیدن در روی مدعی مدعی علی
 بلکه سایر مردم اجتناب نماید و از قهر و عتاب بیجا احتراز کند و خادمان

واعوان خود را همه برفیق و مدارا مامور فرمایند

حج کتبی - فقط

قاعده بیهوشی و ششم

بر قاضی لازم است که جمیع اوقات خود را مصروف انفصال

و بر آوردن مسایل از کتب فقه و صحیح کردن محاضر دعوی ها و

و بجهلها و قبایله و حج و نکاح نامه ها و سایر مکاتبات شرعی است

و چون از حضور لامع النور حضرت ظل الهی بقرار قاعده علیحد وجه کفایت

معیشت شان از بیت المال بخوبی مقرر گردید نباید که با اشتغال دنیوی

تدریس علوم اشتغال نماید از امر قضا که محتاج الیه جمیع عباد افاضل عالم

حج کتبی - فقط

قاعده بیهوشی و ششم

بر قضاات قریه ها و شهرها و قاضی القضاات لازم است که همیشه
 نظر بر اوقاف داشته باشد اگر نزد او مدخل شود که کسی مال
 را غصباً تصرف در آورده بقرار حکم شرح از تصرف آن شخص
 بر آورده تسلیم کارکنان متولی الاوقاف نماید و رسیدگی
 وقف بگیرد و بقرار قاعده اطلاع آنرا بجهت دار
 القضاای آن شخص بکند که آن قاضی تابع آنست بدین
 حکم فقط

قاعده بست و قسم

بر تمام قضاات لازم است که اگر شخصی در تعلقه شان بجا
 بجان آفرین سپارد و مال و متاع و عقار و ضیاع بطریق
 بگذارد پس اگر ورثه آن مرده بگیران باشند و بقسمت را

شوند فی الفور بطریق فرایض اللہ آن مال اقسمت نمایند و حصه
 هر کس را بخود او بپارند و اگر ورثه او صغیران باشند پدرشان
 وصی برای اولاد مقرر نموده باشد وصی امین جهت شان مقرر
 نمایند و حصه صغیران را بهمان وصیان بپارند و وثیقه شرعی را در هر
 دو حالت نوشته بجانبین بپارند و ثبت آنرا در کتاب القضا
 محاسبه و قسط

قاعده بست و نهم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و ورثه او راضی شوند به تقسیم
 مابین خود ما لازم است بر قاضی که خود او و یا قاسمی که مقرر باشد
 آن مال را بحضور خود قسمت کند و نقل آنرا در دیوان قضا
 نماید و اگر ورثه مذکور کیفیت قسمت را وثیقه نخواهد

قاضی را لازم است که کاتب را بفرماید که وثیقه بایشان بدهد
صحیح است و فقط

قاعده ششم

در معین کردن اجرت قسمت بقرار حکم کتب فقه اختیار سلطان
عصر و پادشاه زمان راهست پس برای اجرت قاضی
آنچه حضرت ظل الهی زیر این قاعده بخط مبارک
رقم فرمایند البته جمیع قضای معمول خواهند داشت
صحیح است و فقط

قاعده هفتم

در تعلقه هر قاضی چون نکاح منعقد میشود لازم است همان قاضی
بنفس خود مہما مکن حاضر شود و اگر بسبب غری حاضر شدن

خود او دشوار بود لازم است که یکی از مقتیان او در حالت
 نکاح حضور داشته باشد و برایشان واجبست که تفحص تمام
 و تحقیق مالا کلام نمایند که در میان آن زن و مرد حرمت مصداق
 و نسب و رضاع و یا نوعی دیگر از موانع نکاح نباشد و معلوم
 کنند که آن زن در عده کسی دیگر و یا نکاح شخص غایب نباشد پس
 چون زن و مرد مستحق عقد نکاح باشند لازم است بموجب
 شرع خطبه نکاح را خوانده و کاغذ نکاح را بطریق صحیح که در فصل مکاتبات
 شرعی مذکور شد بنویسند و در کتاب در القضاة نقل آنرا ثبت نمایند
 صحیح است و قضا

قاعده سی و دوم

چون که از مدت مدید در تحقیق امر نکاح حکام و قضات و علماء

افغانستان توجه ننموده اند چنانکه از حضور لامع النور بسی قضایا
گذشته که زنان با عده و منکوحات غیر انبکاح داده اند و
از آن سبب عویها و فسادها در میان اقوام واقع میشد
لهذا درین خصوص فرمان مویکد و حکم شد و صادر میشود که
اگر شخصی از رعایای اطلاق قاضی خود انعقاد نکاح نماید البته
قاعده که در کتاب قوانین حکام و عمال مندرج است سزای
حاکم خواهد داده عالمی که بی اجازت قاضی بدین کار پرداخته است البته
بسزایکه حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد
گردد

حکم است

قاعده ششم

در هر نکاحی که قاضی آنرا می بندد و واجب باشد بر خود قاضی

بستن آن نکاح مثل نکاح دختران خورد و پسران صغیر که و
 آنها خود قاضی است پس اجرت گرفتن در چنین نکاح حرام است
 و اگر نکاح این چنین نباشد برای اجرت آن در کتب فقہ
 کرده اند که در نکاح باکره یک مثقال و در نکاح شیده نیم مثقال
 طلا، اجرت گرفته شود آنچه زیر این قاعده حضرت ظل الهی رقم فرمایند
 و صلحت وقت بدانند البته جمیع قضات معمول خواهند
 صحیح است فقط

قاعده سی و چهارم

برکافه قضات لازم است که اگر در تعلقه شان شخصی میسر
 و میراث خواری داشته باشد و بقراری که در کتب فقہ مذکور است
 مال خود را بکسی از بیگانگان وصیت نکرده باشد و یا اگر فرساید

میرد و مالی از او بماند بر قاضی لازم است که تا انقضای
 مدت که عقل او حکم نماید برین که اگر میراث خواری میباشند ^{درین}
 قدر مدت حاضر میشد آن مال را انچه دارد و بعد از گذشتن زمانه
 مذکور باید استمال مذکور را در مرد و در حالت بواسطه حاکمی
 که با همان قاضی است بیت المال سپرده رسید خزانه سرکار
 را حاصل نماید پس اگر بعد از مدتی ورثه آن شخص متوفی حاضر
 شدند و بطریق شرعی ثبوت میراث خواری نمودند
 البته بموجب کاغذ قاضی همان مال بصاحب حق اوده خواهد
 شد

حکم است

قاعده سی و پنجم

اجرت گرفتن بر نوشتن وثیقه های شرعی مانند قبالة و حجت

و محض دعوی و بخل و غیر آن را اهل فقه حلال دانسته اند اما بقدر
اجرت مثل و بعضی از ایشان چنین تقدیر کرده اند که از وثیقه که در آن
مبلغ بگیرار روپیه باشد پنج روپیه اجرت بگیرند تا مبلغ نه
بر هزار روپیه بگیرند که برده هزار روپیه پنجاه روپیه شود
و بعد از ده هزار بر هزار روپیه که اضافه شود یک روپیه پنجاه
اما در اینجا چه حضرت ظل الهی قلم مبارک امضا فرمایند جمیع قضا^ت معلوم^{ات}
جمع است - ۵ - و صلوات

قاعده ششم

آنچه از مبلغ نکاحانه و اجرت بجلات و وثیقه و غیره حقوق سر
بدست آید در عوض رزقی که بجهت قضا^ت و مفتیان و کاتبان
و خدمه محکم قضا از وجه بیت المال مقرر شده لازم است^ت بخوا^{ند}

حاکم سپرد بیت المال شود و قاضی را لازم است که آنچه بقیضا
 و حکم شرع جمع شود بحاکم بپارد و در رسیدن آنرا بگیرد
 مح است فقط

قاعده سی و هفتم

مقدمات و معاملات که در اطراف بحضور هر قاضی
 بانجام میرسد ریوت آن لازم است ماه بجا شهریکه حاکم
 نشین آن قریه باشد بقاضی آن شهر برساند و قاضی آن شهر
 لازم است که ریوت مقدمات اطراف باحوال مقدمات
 که بحضور خود آن قاضی انفصال یافته ماه بجا در در سلطنت
 خالعلوم بفرستد لازم است که این فرمان را بجمیع قضا از تمام
 مح است فقط

قاعده سی و هشتم

برخان علوم لازم است که همه وقت جمیع مقدمات اطرا
 در سلطنته را مطالعه نموده صحیح و خلط آنها را از هم جدا
 نموده باشد و اگر شخصی بخلاف قاعده شرع انور معامله را
 فیصله کرده باشد از و سوال نموده بخود مدلل نماید اگر
 تحقیق خطا شده باشد بموجب امر شرع اصلاح آنرا نماید
 محبت و فقط

قاعده سی و نهم

چون قاضی را از بودن مفتی لاچار نیست و امور قضا را با عد
 مفتی پیشرفت محال است لهذا بموجب حکم کتب فقهیه بجهت هر قاضی
 بقدر شغل و عملش مفتیان از حضور لامع النور مقرر گردید پس

بر جمیع قضات لازم است که در مسایل فقهی بفیاد و
 شاوره هُم فی الامر با مقتیان که بهمه اهل شان مقرر است
 شورت نموده بعد از تقریر رای بزبان خود حکم بر قضیه نماید
 مع است - فقط

قاعده چهارم

و مقتی را لازم است که علم و آبرسته کاری و نرم گوئی و کشاوه
 روئی را اشعار خود سازد و مسایل مذہب خود را بحفظ دراز
 و قواعد اصول امام ابوحنیفه رضی اللہ تعالی عنہ را شناسد و تغییر
 بکسی فتوی ندهد و مسایلی که بوقوع نیامده باشد در آن مبتدا
 نکند و سهل انگاری و متابعت جیله ما برای غرضهای فاسد
 حرام شمارد و فتوی ندهد در حالتی که احشلاق او متغیر مزاج

اولی بی از سبب از دایره اعتدال خارج باشد
محرک است فقط

قاعده چهل و یکم

در شهرهای حاکم نشین و در جای مانعی که جمعیت مردم و آن
باشد از بودن یک شخصی که انتظام مجلس را بکند و هر یک از مدعی
و مدعی علیه و شهود را بموقع خودشان بنشانند و به ترتیبی در قاعده
های سابق ذکر شده اهل دعوی را بحضور قاضی بر دلائل
پس بر همین شخص لازم است که مدعی و مدعی علیه را بحضور
قاضی بفاصله دوزرع شرعی بنشانند و در میان خود مدعی
و مدعی علیه فاصله بقدر یک زراع باید که باشد و هر چه کوچکتر
نکندارد که یکی بیشتر از دیگری بنشینند اگر چه پدر و پسر باشند

و یا یکی

و یا یکی از آنها مند و دیگری سید و یا یکی جوان و دیگری شیخ بود
 محم لست - صفحہ

قاعده چہم و دوم

در ہنگامیکہ مدعی و مدعی علیہ را بحضور قاضی بنشانند
 بر قاضی لازم است کہ در سخن گفتن و حرف شنیدن
 و دیدن بامدعی و مدعی علیہ یکسان معاملہ کند
 و باشارت و کنایت قوی و فعلی نکند کہ موجب عزت و ذلت
 یکی از آنها بر دیگری باشد و دل یکی از مزیت دیگری نشکند
 محم لست - صفحہ

قاعده چہم و سوم

در حالتیکہ مدعی بیان دعوی خود را میکند لازم است

که قاضی نگذارد مدعی علیه را که در میان حرف او گفتگو کند
 و همچنین چون مدعی فارغ شود و مدعی علیه جواب او را
 میگوید لازم است که مدعی را نگذارد که در میان سخن
 در آید و در هنگامیکه شاهدان شهادت میدهند نیز
 لازم است مدعی و مدعی علیه را ساکت نمایند
 و نگذارند که در حرف کسی دیگری گفتگو کند؛
 حکم است - فقط

قاعده چهل و چهارم

قاضی را لازم است که بر اعراف و خادمان محکمه قضاوت
 کند و تاکید نماید که آنان بسبب لحاظ یکی از خصمین ابر دیگری
 به سبب تفریق و غرت نه نهند آنها را نگذارد که گفتگو در محکمه نماید حرف

کسی تقویت دهند و اگر اجانایکی از خدمه و اعوان در داراللقضا
از خدمت خویش تجاوز نموده در معاملات مردم مدخلت
نماید لازم است بر قاضی که او را بقول و یا فعل تغزیر کند
مسئله

قاعده چهارم

قاضی را نمیشاید که بر مدعی و یا مدعی علیه عتاب کند و یا بر یکی
از آنها چیدن بر چین ببرد و یا روی بگرداند و یا آنکه تعجیل کند بر یکی از
آنها در آوردن دلیل و نه اینکه تخویف نماید و تبرساند یکی از ایشان
را باین گفتار که دلیل بیاور و نه دعوی ترا باطل خواهیم کرد بلکه اگر در
دلیل فروماند جایز است قاضی اهل بیت دادن نشان تا مجلس دویم و سوم

مسئله

قاعده هفتم و هشتم

قاضی را لازم است که دعوی بنا مورد مدعی او نه تعلیم جواب
 مدعی علیه او نه تلقین شهادت نماید شاید آن را نه به کنایت و نه
 بصحرت چنانکه بگوید مدعی را آیا چنین دعوی میکنی یا مدعی علیه را که
 مگر چنین جواب میدی یا شهور که آیا چنین شهادت میدی و ضمن
 آن طریق دعوی و یا کیفیت جواب و یا شکل شهادت را بیان سازد
 حواله - ۳ - عقد

قاعده نهم و دهم

مگر و ه است قاضی اسماع دعوی و حکم کردن در هنگام
 و گرسنگی و سواری و در حالتی که خواب آلود و مریض و ناشایق
 جماع باشد و یا آنکه بول و خایط او را به تنگ کرده با و یا کرمان

وسرماي مفطر بر وجودش غلبه کرده باشد عاآنکه در هر وقت
از اوقات که مزاج قاضی و مفتی بسبب از مرکز اعتدال خارج باشد
لازم است در اجتماع دعوی و نفاذ حکم دادن فتوی شرایط اعتباری
مجلس است

قاعده چهارم و ششم

در هنگامیکه قاضی بیک دعوی را می شنود ناظم مجلس قضا را لازم
که دیگر اهل دعوی را نزدیک قاضی نگذارد که اجتماع کیفیت
سوال و جواب قاضی را بنماید و از روی آن جمله را ساخته درین
را بچنگ آورد و نیز بر قاضی لازم است که احوال ^{مقصود} _{دارا} ^{لقضا} _{خدمه}
و خود ناظم مجلس قضا را در هنگام اجتماع دعوی نزدیک نگذارد
مجلس است

قاعده پنجم

در حالتی که مدعی مدعی علیه با هم برادران یا پسران عم یا جازیه
 قاضی را که در استماع دعوی شان از ترتیبی که در قاعده نهم ذکر شد
 تعافل نماید و مامت سه روز در شنیدن دعوی شان عذری پیش
 شاید در میان خود نامصالحت نموده کارشان بشیرعت و مجادلت
 محکم است **عقل**

قاعده ششم

ناظم مجلس قضای لازم است که در تنظیم و تهذیب مجلس مساعی ملغبه
 بجا آرد و نگذارد که مدعی و یا مدعی علیه و یا شهود در حضور قاضی بی
 ادبی نمایند و اگر تخاصمین بحضور قاضی با هم دشنام و مانعرا بگویند برای قاضی
 نیکو است که انگساز را عقوبتاً محبس نماید و یا تغزیر کند تا عبرت دیگران شود

محل است - فقط
قاعده پنجاه و یکم

برای دفع حیلہ های جلد گران و رفع تزویر مزور ان بقا حکام
 معتمد فقہ فرمان سپایون چنان شرف صدور می باید که بغیر دعوی
 وقف و میراث یا شخصی که حاضر نباشد بعد از مرور پانزده سال مرت
 بیح دعوی شنیده نشود پس اگر شخصی دعوی پانزده سال داشته باش
 بر قضات اطراف لازم است که آن دعوی را مطلقاً مسموع نماند
 بر آن نگذارد و اگر ایجاباً شخص حق خود را ثابت اند لازم است
 در محکمه دار
 القضای ارا السلطنه حاضر شده کیفیت دعوی در ابعرفت خان علوم
 عرض حضرت ظل الهی ساینده تا آنچه برای اب بنامی تفاضا فرماید بعمل آید

محل است - فقط

قاعده پنجم و دوم

هرگاه مدعی در تعلقه یک قاضی سکونت داشته باشد مدعی علیه
 در تعلقه دیگر قاضی بود و در میان شان نزاع واقع شود مدعی
 میخواهد دعوی او نزد قاضی خودش فیصله شود و مدعی علیه
 دارد که دعوی او را بجای خود قاضی قریه خود او متقطع کرد
 بر حاکم لازم است بفرماید که دعوی شان در قریه که مدعی علیه
 سکونت دارد با انفضال برسد که در کتب فقہ اصحاب این قول نوشته
 اند
 محمّد بن یوسف

قاعده پنجم و سوم

و همچنین اگر اختلاف در مابین سکنه شهر و دیهات و شکای
 واقع شود پس اگر مدعی علیه سیاهی باشد لازم است

بر قاضی لشکر فیصله کنند و اگر مدعی علیه رعیت بود
 بر قاضی ملکی باید است مقدمه خود را با انجام برساند
 صحیح است فقط

قاعده پنجاه و چهارم

قضای قاضی بموجب احکام کتب فقه نافذ نمیشود برای نفس
 خودش و یا برای کسیکه منفعت آنکس را جمع خود قاضی شود مانند
 شریک و وکیل او و جایز نیست قضای قاضی بر نفع کسیکه شهادت
 قاضی برای آنها و از آنها برای قاضی درست نباشد مانند پدر و پدگان
 و مادر و مادر گلا و پسر و نواسه و کواسه و منکوحه و نیز نافذ نمیشود قضای
 قاضی در حالتی که حکم کند بر ضرر مدعی و دشمن خود که قاضی
 بآن شخص عداوت دنیوی داشته باشد لهذا فرمان

همایون والا ترف صدور می پذیرد که قاضی را لازم است
 که از حکم کردن برای اشخاص مذکور الفوق اجتناب لازم
 می آید مجلس ۳ - فصل ۱

قاعده پنجم و پنجم

قاضی را نمی رسد که شهادت شهود مدعی را بر مدعی علیه که غایب
 حکم باشد بشود و بواسطه همان شهادت حکم بر همان شخص غایب کند
 مگر در سه حالت اول آنکه جایز نیست حکم بر وصی طفل بی حضور
 طفل دوم آنکه جایز نیست حکم بر متولی اوقاف بی حضور و
 قننده سوم جایز نیست حکم بر غایب در جائیکه مدعا بر غایب
 سبب باشد برای ثبوت مدعا بر حاضر مانند آنکه شخصی بر کسی
 دعوی کند و شاهدان بگذارند که این شخص ضامن نیست

از طرف فلان باینقدر مبلغ و قاضی حکم کند بر حاضر که تمام نیست
 ملاست میشود غایب و اگر غایب که اصل مال بر او حاضر شود و آنجا که کندن حکم ملز
 حجت است فقط

قاعده پنجاه و هشتم

چون مدعی مدعی علیه را بطرح و قانونیکه در قاعده های سابق ذکر
 شده بنشانند قاضی را باید است که کتاب محضر یعنی ثبت کیفیت
 دعوی را بر طرف دست راست خود گذشته و کاتب در القضا
 به نزدیک آن کتاب نشاند و متوجه گفت و شنید خصمین شود و
 آنست که قاضی زبان خود باعث بر مدعی نشود که محرک فتنه و
 دعوی شدن از ادب که دور است شاید مدعی در همان حالت از
 پشیمان شده باشد و امر قاضی موجب تحریک فتنه گردد

کتاب است - حفظ

قاعده پنجم و هشتم

چون مدعی مدعی علیه مطابق قاعده سابقه بحضور قاضی نشیند
 بهتر آنست که ناظم مجلس قضا مدعی را باظهار و تقریر دعوی
 که دارد مامور نماید و چون مدعی صورت دعوی را بیان نماید
 بر کاتب در القضا لازم است که همان تقریر را بی کم و کاست
 در خانه اول کتاب حاضر بنویسد با اسم مدعی اسم پدر و جد و
 جمع است - حفظ

قاعده نهم و دهم

چون کاتب در القضا بموجب قاعده سابقه در خانه اول کتاب
 حاضر دعوی مدعی را بنویسد لازم است که قاضی در آن کتاب

تامل کند هرگاه دعوی مدعی نادرست باشد و حسب شرع جواب آن
بر مدعی علیه لازم نشود مدعی بگوید که بر خیز و دعوی خود را صحیح کن
حکم است حفظاً

قاعده پنجاه و نهم

در حالتی که قاضی در دعوی مدعی بنگردد و بداند که حسب
شرع صحیح است و جواب آن بر مدعی علیه لازم است
بعد از آن بسوی مدعی علیه روی کند و بگوید چه میگوینی
در جواب و چون مدعی علیه جواب میگوید قاضی باید
نجوبی متوجه باشد و استماع نماید و چون مدعی علیه از جواب
فراغت یابد بفرماید کاتب در القضا را که اسم مدعی علیه
باسم جد و پدرش و قوم و نسبش و کیفیت جواب دعوی

در مفصل در خانه دوم صفحه کتاب محاضر بنویسد
 محاضر بنویسد

قاعده ششم

در کتب فقه نوشته اند که قاضی باید است متوجه باشد که اقرار
 و انکار مدعی ترا کاتب بعبارة بنویسد و تغیر و تبدیلی در آن
 جایز نشمارد بلکه بهتر آنست که تقریر انکار و یا اقرار مدعی علیه
 بزبانی که خود او دارد بی کم و کاست برنگارد و بزبانی دیگر
 ترجمه نکند و این تاکید برای آنست که انکار اقسام بسیار دارد
 مثلا اگر کسی دعوی امانت کند و مدعی علیه از اصل امانت منکر
 شود و در ثانی دعوی نماید که هلاک نشده و یا بگوید که تبور کرده
 جواب ثانی مدعی علیه شنیده نمیشود که مناقض یکدیگر است

و اگر در احوال بدین تقریر جواب بگوید که تسلیم و سپردن آن است
 بر من لازم نیست و در ثانی دعوی رد و یا هلاک مال امانت کند
 البته دعوی او شنیده میشود پس در نوشتن جواب مدعی

علیه کاتب باید سعی بلیغ نماید
 در استنباط حقیقت

قاعده شصت و یکم

در حالتی که مدعی علیه بجز مدعی اقرار نماید بقرار سابق اقرار است
 کتاب محاضر کرد قاضی را لازم است که حکم کند بر الزام او و سپردن حق
 در استنباط حقیقت

قاعده شصت و دویم

اگر اچنانا بیدستی از اسباب شرعی از طرف قاضی در حکم کرد تاخیر

واقف شود و بعد آن مدعی علیه از میان غایب کرد و مدعی نزد قاضی مطالب
 بجل نماید بر قاضی لازم است که بی تخاشا سجال باو بدید که اقرار است معتبر است
 محکم است - فقط

قاعده شصت و سوم

اگر مدعی علیه در جواب مدعی انکار نماید پس قاضی لازم است
 که بعد مدعی بگوید که خصم تو آنچه گفتی انکار نمود با او چه گفتگو داری
 محکم است - فقط

قاعده شصت و چهارم

اگر مدعی بعد از انکار مدعی علیه خواهش سو کند دادن او کند
 بر قاضی لازم نیست که بمحض گفتن مدعی مدعی علیه را سو کند
 بدید بلکه اولاً از مدعی استفسار نماید که شاهدان بر مدعی خود

داری پس اگر مدعی اظہار کرد کہ اصلاً شاہد آن در
 مقدمہ ندارم و یا ازینجا بمسافت سفر شرعی دور
 البتہ بقرار معمول شرع مدعی علیہ را سوگند باید داد
 محکم - فقط

قاعده شصت و نهم

اگر بعد از قسم خوردن مدعی علیہ مدعی شاہد آن خورا حاضر
 لازم است بر قاضی کہ دعوی او را بشنود و کو امان او بگذارد

محکم - فقط

قاعده شصت و دهم

اگر مدعی بگوید بعد انکار مدعی علیہ و سوا افاق ازو کہ اینک
 شاہد آن دارم پس لازم است کہ ناظم مجلس قضا شاہد آن

اور احاضر نماید و به کاتب قضا بفرماید تا در خانه سیوم
 از صفحه کتاب محاضراتی شاید آن و نامهای پیران شایسته
 با صفات و نسب و کیفیت شهادت بنویسند بعد از آن
 کاتب قاضی آن کتابت را اینک مطالعه کند و چون شهادت
 را مطابق دعوی مدعی ببیند و از طرف مدعی علیه
 جرحی نشود البته بموجب قاعده آینده حکم نماید؛
 جرح - فقط

قاعده شصت و هفتم

در هنگامیکه شهادت شهود بقرار قاعده گذشته
 مطابق دعوی باشد میباید که قاضی بگوید مردعی علیه را
 که از دفع و جرح چیزی داری هرگاه عاجز آید بقرار معمول

شرع حکم کند بر او و اگر اظهار دارد که دفع و جرح دارم ولیکن
مهلت میخواهم جائز است برای قاضی که او را مهلت بدهد
مجلس - فقط

قاعده شصت و نهم

در حالتی که مدعی بعد انکار مدعی علیه و طلب قاضی شهورا
اظهار نماید که شاهدان در شهر دارم ولی در مجلس حاضر نیستند
و من سوگند میدهم مدعی علیه را بر قاضی قبول قول و لازم نیست
و نباید که سوگند بدهد مدعی علیه را بگفت او و امر کند مدعی بجای
آوردن شاهدان و اگر مدعی بر مدعی علیه خوف گریز داشته باشد
بر قاضی لازم است که ضامن سراز همان شخص بگیرد
مجلس - فقط

قاعده شصت و نهم

گرفتن ضامن سر ادران وقت اجازه داده اند که مدعی علیه
 از ساکنین آنجا باشد و بامردم معرفی دارد اما شخصی که مسافر باشد
 پس قاضی را اجازت است که تا آخر همان مجلس مدعی
 علیه را نگیرد و هرگاه تا آخر مجلس مدعی شاهدان خود را
 حاضر کرده و آنها و الا نه او را عرض نباید کرد و در ما باید نمود.

محکم است - فقط

قاعده هفتادم

در حالتی که شاهدان مدعی بر وفق مدعی او شهادت ادا
 نمایند و مدعی علیه تعدیل و تصدیق قول شان را بکنند بدین
 عبارت که این شاهدان عادلانند و صادق اند در آنچه

کنند

گفتند بر من یا بگوید ایشان عادلان هستند و شهادتشان جایز است
 بر من بجهت من پس حکم کند برو که این تصدیق در حقیقت اقرار است
 صحیح است - حضرت

قاعده هفتاد و یکم

چون درین زمان کینه و تفاق و بغض و حسد در اکثر دلهای جاگزین
 گردیده لهذا فقهای متاخرین برای دفع فتنه باین مردم بزرگ
 علایقه را مصلحت ندانسته اند و اتفاق کرده اند که قاضی
 را لازم است احوال شهو را از معامله داران و همسایگان
 شان در خفیه معلوم کند و اگر دور باشند کاغذی
 برای همسایگان و اهل بازارشان بنویسد و در خفیه از احوال
 آنها جوینان شود پس اگر عادل باشند بر آنان لازم است

که بنویسند عادل است و الا نه چیزی بنویسند و قاضی
 شهادت آنرا قبول نکند و یا و الله اعلم بنویسند
 محله ۳ - حفظ

قاعده هفتاد و دوم

هرگاه شاهدان بروقی مدعی گواهی ادا کنند و از نظر
 مدعی علیه تصدیق و یا تکذیب قول شاهدان بظهور نرسد
 و موجب آن شود که قاضی حکم نماید مگر بسبب از بسبب در حکم
 کردن قاضی تعطیلی واقع شود و بعد از آن مدعی علیه را
 غایب گردد و مدعی باید دستدعای بحسب حکم از قاضی
 بنماید لازم ندارد که بی حضور خصم حکم کند و یا بحسب بد چه
 احتمال دارد که بعد از حضور در شهادت شهود جرحی کند و جوابی نگوید

حکم است - حقا

قاعده هفتاد و سوم

در حالتی که مدعی اظهارنداشتن شاهدان بنماید و یا بگوید که شاهدان
من بقدر مدت سفر از بنجادور هستند و ادعای آن کند
که خصم من سوگند کند بر قاضی لازم است که بمدعی علیه خطاب
نماید و بگوید که سوگند بخور و الا نه حکم میکنم بر تو و این کلمه آبار مکرر
کند پس اگر مانعت از سوگند کند البته لازم است که حکم کند بر
حکم است - حقا

قاعده هفتاد و چهارم

در پنج جا جایز است قاضی را احتیاطا که سوگند بدهد مدعی علیه
بنخواستش مدعی اول شفیع که شفعه خود را ثابت کند باید است

قاضی را که سو کند بدیدم را و اگر که شفعه خود را سپرده است
 و از حق شفعه خود نگذشته است دویم خریداری که از کسی چیزی
 خریده باشد و آن چیز را به سبب عیب و افسوس فروشنده
 رد کند قاضی را می نماید که بخردار مذکور سو کند بدیدم که بعین
 راضی نشده سویم شخصی که ثبوت دین کند در ترک قاضی
 مناسب است که سو کند بدیدم مدعی را که دین مذکور را تسلیم
 شده است بعد از آن حق او را از ترک بدیدم چهارم زنی که
 نفقه خود را میخواهد و شوهر او غایب باشد و مال و دیعت
 در آنجا دارد اول زن را سو کند بدیدم که نفقه را از شوهر بگیرد
 بعد از آن از مال و دیعت با زن نفقه بدیدم پنجم شخصی که
 کینتری را بخرد بعد از آن نزد قاضی بر صاحب کینتر ثابت کند

که آن کثیر شوهر دار است قاضی ایباید که خریدار را سو
 بدید که واقف نشده بر برگ شوهر کثیر و یا طلاق داد
 شوهرش و بعد از سو کند رد کند کثیر را ابصا شش
 حمله ۳ - حفظ

قاعده مقتاد و پنجم

هرگاه بقرار قاعدای سابق لازم شود که مدعی علیه را سو
 بدید پس اگر مسلمان باشد سو کند بدید او را به این کلمات
 والله باللہ تالله و اگر مدعی علیه نصرانی باشد سو کند بدید
 مرا و را بخدائی که نازل کرده انجیل بر عیسی علیه السلام و اگر
 یهودی باشد سو کند بدید او را بخدائی که نازل کرده تورا
 را بر موسی علیه السلام و اگر مجوسی یعنی کب باشد

سو کند بیدار او را بخندانی که آتش را آفریده است
 محمدرست - حفظ

قاعده هفتاد و هشتم

در جائیکه دعوی بر مال قلیل باشد و مدعی علیه شخصی باصلا
 بود نباید که قاضی بر او تغلیظ عین یعنی سخت کردن سو کند
 نماید بزیادت صفات مانند باللہ الرحمن الرحیم اما اگر مدعی
 شخصی باصلح باشد و یا مالیک که دعوی بر آن میشود
 مال خطیر باشد جایز است قاضی بر او تغلیظ عین بصفت
 مذکور
 محمدرست - حفظ

قاعده هفتاد و نهم

اگر مدعی اراده داشت که مدعی علیه را بطلاق و یا عتاق و ما

آن سو کند

آن سو کند و بد قاضی را باید است قبول نکند و اکتفا با اسم خدا
 صحیح است فقط

قاعده مصداق دوازدهم

هر چند در متون فقهی قسم را بغير اسم خدا یا بخیزی دیگر مانند کعبه
 و نبی و قرآن شریف سو کنند آنستند ولی چون متابعین
 فقها فتوی کرده اند که قسم به قرآن شریف سو کند است و نیز
 بسبب آنکه مردم افغانستان در قسم خوردن به اسم خدا ادلا
 و بیایک شده اند و از قرآن شریف بسیار احتراز نمایند
 فرمان مبارک حضرت ظل الهی مطابق اقوال متاخرین
 چنان شرف صدور می پذیرد که در معاملات خطیر قاضی را
 حکم است که سو کند بقرآن شریف مدعی علیه را بدید

و بی معنی مافی القرآن قسم بخورد و بی
 حجت است - *حفظ*

قاعده هفتاد و پنجم

اگر قاضی مدعی علیه را بسو کند خوردن اسم خدا بقرار قاعده
 هفتاد و پنجم و بقرار قاعده هفتاد و سوم سه بار او را خطاب
 کند که سو کند بخور و الا نه حکم میسکنم بر تو و مدعی علیه انکار کند
 از سو کند و یا سکوت نماید در هر سه بار قاضی را
 لازم شد حکم کردن بر ملامتی مدعی علیه بی حجت است
 حجت است - *حفظ*

قاعده هشتاد و ششم

اگر قاضی مامور نماید مدعی علیه را بسو کند به طلاق
 عتبات

و یا امر کند او را بگویند منغلظ که مقتید باشد به صفات و مشا
 الیه انکار نماید از آن قسم سوگند پس لازم نمی شود قاضی
 حکم کردن بروونه ملامت میشود مدعی علیه به آن انکار
 محکم است - فقط

قاعده شهادت و ویم

بعد از فیصله دعوی یا بموجب اقرار مدعی علیه یا سو
 دادن او یا به شهادت شهود مدعی بر قاضی واجب میشود
 حکم و تاخیر در حکم مستحق عزل و عقاب میگردد الا در چند صو
 اول آنکه بر شامدان مدعی مدعی علیه جرح صحیح شرعی کند او را
 مهلت باید داد تا آوردن شهود جرح و ویم آنکه بعد از
 سوگند مدعی علیه مدعی طالب مهلت شود که شامدان

خود را حاضر می نمایم سیوم آنکه قاضی را شکی باشد در عدالت
 شاهدان مدعی و میخواند تزکیه آنها را بکنند چهارم آنکه مدعی
 علیه با هم از اقرار بباشند و قاضی با امید صلح در حکم برایشان
 مهلت نماید پنجم مسئله که مشکل افتاده و قاضی در آن مسکه
 خود بکتابت مشورت نموده البته تا رسیدن جوابت و مهلتت
 محالست فقط

قاعده شتاد و دوم

چون شرایط ملامتی به قرار قواعد سابقه موجود شود قاضی
 لازم است که بدین الفاظ حکم کند تا حکمش صریح باشد
 و در آن ابهام نباشد مانند آنکه قضا کردم بر تو و حکم کردم
 بر فلان جهت فلان به این مبلغ و یا این مقدار و غیره

از این آیه که حکم نماید پس

و یا بگوید

و یا بگوید که نافذ کردم قضا را بر فلان از بهر فلان و اگر
 قاضی بگوید مدعی و یا مدعی علیه را که نمی بینم مرتراحتی برین
 معامله و یا برین کس فقها گفته اند که این لفظ حکم نمی شود
 محکم است فقط

قاعده هشتمادوسوم

چون قاضی بموجب قاعده سابقه حکم بکند بهتر است
 که خود قاضی بخط خود در خانه چهارم صفحه کتاب محاضر الفنا
 بدان حکم کرده بنویسد و اگر خود نتواند کاتب را بفرماید که بنویسد

آن الفاظ را
 محکم است فقط

قاعده هشتمادوچهارم

چون قاضی و یا کاتب الفاظ حکم را بقرا قاعده سابقه در
 موقع خود بنویسد لازم است نام کتابیکه از روی آن حکم
 کرده بعد از آن خانه مذکور بنویسد و باب فضل مسئله
 مذکور را در آن کتاب بنویسد در آنجا معلوم نماید
 محکم است - فقط

قاعده شتاد و تخم

چون مدعی علیه بموجب حکم قاضی ملزم گردد و ما مور شود
 بآدای حق و ایصال آن بمدعی مدعی خواهش کند جس مدعی
 علیه را تا هنگام ادای حقش پس مذنب صحیح درین مسئله
 آنست که اگر حق بر ذمه مدعی علیه باقرار خودش ثابت
 باشد در اول و بلکه جس آنکس جایز نیست بلکه گفته شود

با او که بر خیز و راضی کن خصم خود را پس اگر راضی کرد مدعی
 بنها و الا اگر ماطلت و دفع الوقت کند بعد از آن جس او بر ضعی
 لازم است در صورتیکه حق بر ذمه مدعی علیه بعد از انکار شهادت
 ثبوت شده باشد فی الفور بر قاضی لازم است که او را محجوب ^{نماند}
 حق است و حفظ

قاعده هشتاد و هشتم

چون قاضی بموجب قاعده گذشته حکم بر جس مدعی علیه
 نماید و مدعی علیه سوال کند از قاضی که من منقسم و مدعی
 بر احوال من واقف است لازم است که قاضی از مدعی
 جو یا شود هر گاه اقرار کرد خود مدعی با فلاس اولیته
 محجوس نمیشود اما بی درخواست مدعی علیه قاضی را بمنبر

که از مدعی جوین افلاس و غنای او گردد و
 در استحقاق

قاعده شتاد و هفتم

محبوس میشود مدعی علیه در هر دینی که بدل مال باشد و یا
 شده باشد بر ذمه او بعد می از عقود مانند اجاره و کفاله و غیره
 و حدود و قصاص و در مساوی این صورت تا دیون محبوس
 نمی شود و آن مواضع را که در آنها مدعی علیه دیون بعد از
 دعوی افلاس محبوس نمی شود فقها در نه صورت حصر نمودند
 اول مال بدل خلع منکوحه و دوم مال بدل غصب سویم مال
 بدل شیبای تلف شده چهارم مال بدل خون عمد پنجم مالیکه
 بدل آزاد کردن حصه غلام شراکت حسب شرع بر ذمه

کسی ثابت شود هشتم مال بدل جنایت یا نفقه قریبی که لازم
 نفقه دادن بایشان هشتم نفقه منکوحه پنجم مهر منوچل
 فلذ افرمان مبارک بموجب احکام فقه صادر میگردد
 که اشخاص مذکور را لازم است در هنگام ثبوت افلاس نامحسوس
 محسوس و محسوس

قاعده شاد و هشتم

محبوس میشود هر دیون در عوض دین مگر نه کس اول طفل
 صغیر که بر ذمه اش دینی باشد خود آن طفل محبوس نمیشود
 بلکه وصی پدرش در عوض او محبوس میشود و دویم پدر کلا
 و مادر و مادر کلان محبوس نمیشود در قرض اولاد خود سیویم
 خداوند محبوس نمیشود برای دین غلام خود چهارم غلام قبیق

و پنجم غلام مکاتب مجوس نمیشود در دین خداوند خود ششم
 خداوند مجوس نمیشود در دین مکاتب خود هفتم مدیون که به سبب
 دین مجوس شود و بعد از ثبوت افلاس ما گردد آنهم مجوس نمیشود
 مگر بعد از ثبوت غنا بر او هشتم مجوس نمیشود شخصی که دین
 بر ذمه او ثابت شود و مال او بقدر مسافت سفر دور بود و قاصد

هم بر آن علم داشته باشد البته انتظار تا آمدن مال او لازم است
 نهم عاقله شخصی جنایت کرده بسبب دین قتل و خطا و قیمت جرات نمیشود
 مع است و اعط

قاعده شتادونهم

هنگامیکه قاضی حکم کند بر بنده نمودن شخصی لازم است که
 نام او و نام پدر و نسبش و اسم و نسب شخصی که خصم او بود

در دیوان خود ثبت نماید و نیز مالی که بسبب آن مستحق
 حبس گردیده یا تاریخ داخل شدن او در زمره مجبوسین
 و مقدار زمانه قید او اگر معین باشد همه را بنویسد
 محکم است - فقط

قاعده نودم

هر چند در کتب فقه نوشته اند که یک کاغذ مانند آنکه
 در دیوان محکمه ثبت مینمایند تقسیم سابق به مجبوس هم داده
 شود ولیکن چون فعل نیک با فایده است عیبی ندارد
 که کاغذی تقسیم مذکور در دست مجبوس باشد تا از
 روی همان کاغذ تاریخ حبس و مدت قیدش بخورد
 او نیز معلوم باشد بلکه لازم است همین حقیقت را

بر تخته چوبی نوشته به محبوس بسیار و
 محبوس - فقط

قاعده نود و یکم

هر قاضی که در قریه یا کسی را محبوس کند لازم است بدست
 حاکم سپرده رسیده از و بگیرد و حاکم قریه باید بدست آن محبوس را
 بحاکم کلانی که او در زیر اطاعت اوست برساند و رسید حاصل کند
 محبوس - فقط

قاعده نود و دوم

خانه که در آن مدیون را محبوس میکنند و در عرف ما آنرا
 زندان مینامند باید بدست درشت بیفروش وزیر پانی باشد
 و نگذارند محبوس را که بیرون آید از آنجا جهت نماز جمعه و جماعت

نماز پنجگانه و نماز جنازه و حج فرض برای آمدن ماه رمضان
 و عید فطر و عید اضحی هر چند ضامن بدهد و این همه شدید
 و تعلیظ در شریعت بر دیون بجهت آنست که صیانت اموال
 از جمله اصول نظام عالم و ردوس قوام وجود نبی آدم است
 پس هر کس که بر همین آن نظام شود باید است تعذیب گرفتار
 شد

قاعده نود و سوم

چون در کتب فقه نفقه هر شخصی که جهت منفعت دیگری مجبور
 باشد بر ذمه همان شخص است که منفعت حاصل نماید پس لازم است
 که مدعی یعنی شخصی که قرض بر ذمه مجبوس طلب دارد و این شخص
 ادای مال او مجبوس شده نفقه مجبوس است بقدر کفاف بدهد

و مدعی هر چند مبلغ که در نفقه محبوس صرف کرده بر قرض
 میفزاید و بر ذمه محبوس محسوب دارد و محبوس باید نسبت
 قرض سابق را ادا نماید مبلغ نفقه که بر او شد نیز ادا نماید
 حجت است - *فقط*

قاعده نود و چهارم

شخصی که بسبب این محبوس شده نمیشاید اینکه او را
 و کوب کنند و نه آنکه او را برهنه کرده در آفتاب بستاند
 نمایند و نه آنکه امانت نمایند او را بایستاده شدن
 در حضور صاحب قرض باید است که از خوردن
 طعام و بیع و شرا و پوشیدن لباس زدن خوشبوئی
 و غسل کردن درون زندان او را ممانعت نمایند

و از روشن کردن چراغ در درون زندان نیز منع نکنند

محمد کتبی - فقط

قاعده نود و نهم

جایزست زدن مجوس مدیون در سه حالت اول آنکه

ممانعت کند از ادای کفارت ظهار دوم آنکه ممانعت کند

از نفقه قریبی که فرض باشد نفقه اش بر او سویم آنکه قاضی

را مدلل شود که مجوس حیلۀ برای گریختن بر پانیمانید و یا

التجامل مردم زور آورمی برد که او را از قید نوعی برتابند

پس درین سه حالت جایزست که مجوس را بزنند

محمد کتبی - فقط

قاعده نود و دهم

چون در شریعت غرانفقه شخص مجبوس بر صاحب دین است
 بر حاکمی که حسب فرمان مبارک مجوسین اطراف نزد
 مجتمع میشوند لازم است شخصی امینی صالحی جهت سرپرستی
 مجوسین مقرر کند تا آب دمان شان را از صاحبان دین
 حصول نموده بقدر کفاف بایشان برساند و در احوال مجوسین
 نظرد آ باشد که خلاف قاعده مقرر کسی اذیت بیجا بایشان نماند
 حق است فقط

قاعده نود و هفتم

اگر شخصی بسبب دین کسی مجبوس شود و شخصی دیگر بیاید و
 نماید که بر مجبوس دعوی دین دارم پس قاضی بیرون آرد
 مجبوس را از زندان و بامدعی یکجا کرده هرگاه بموجب

شرعیست غرادرین بر او ثابت شود آنرا هم در دیون
 قضا مثبت نماید تا اگر محبوس مذکور ادای دین و
 را بکند بسبب این دین دیگر محبوس بماند و رها نشود
 مح است حفظ

قاعده نود و هشتم

اقتضای مدت حبس مدیون مفوض بر برای قاضی است
 پس شخص محبوس اگر سرکش و شوخ چشم و بیجا باشد
 البته ناموجود بودن این اوصاف در و باید است
 محبوس بماند و هر وقت که قاضی را عجز و انکسار
 او مدلل شود و معلوم کند با جهل خود که
 اگر محبوس غنی می بود البته خود را باین فلاکت

و مشتقت نمی انداخت میباید از حبس رها شود
محمد است - فقط

قاعده نود و پنجم

چون بر قاضی ظاهر شود که آن شخص مجوس مفلس است
و قاضی او را رها میکند ضامن سر از او گرفته نمیشود مگر
در سه حالت یکی آنکه مال مال یتیم باشد و یا اوقاف
و یا صاحب مال که مدعی بود غایب شده باشد درین
قاضی را حکم است که ضامن سر گرفته آن شخص را نکند
محمد است - فقط

قاعده صدم

قاضی را باید است که چون مفلس را بسبب ثابت شدن

افلاس او بحضورش را میکند خط افلاس بدست او بدید
 و در دیوان قضا آن خط را ثبت نماید تا اگر آنکه مدعی
 سابق و یا دیگر قرضداران بر آن شخص یا بری دیگر دعوی
 کنند و قید او را بخواهند مقید نشود مگر آنکه نشانی اثبات غنای او نباشد
 محکم است و صلا

قاعده صد و یکم

مجبوسی که وجه دین خود را موجود کرده میخواهد برساند و خود
 را از حبس برماند لیکن مدعی بسببی از سبب
 غایب باشد قاضی اختیار آن را دارد که چنان
 مال را متصرف شده چته غایب نکند او را
 کند و یا آنکه ضامن معتبر از او بگیرد که بعد از حاضر شدن غایب

آن ضامن مال را با و برساند و او را را با می بخشد
 محکم است - حفظ

قاعده صد و دوم

هر چه از اموال و اجناس و دیگر مملکات شخصی که بسبب دین
 مجبوس شده ظاهر شود و بدست آید پس اگر آن اجناس از جنس
 همان اشیا باشد که مدعی بر ذمه مجبوس طلب دارد البته
 اجازت می یون آن چیز را بعینه مدعی بدهند و اگر این اجناس
 با جنسی که مدعی طلب دارد مخالف باشد بر قاضی لازم
 است که مجبور کند مجبوس را که بدست خود آن
 اشیا را بفروشد برساند اگر چه قیمت کم باشد
 محکم است - حفظ

قاعده صد و سوم

قاضی را باید است که از مسکن و لباس و فراش که برای پیش ^{بیت} مجبور است
 و در روز و شب بی آن معاش نمیتواند بچشمه مجبوس بگذارد و از آن نظر
 رساند و ما سوای اسباب ضروری هر چه باشد لازم است ^{بیت} بفرستد

حی است عقلا

قاعده صد و چهارم

اگر مجبوس ابر ذمه دیگری قرض باشد لازم است که قاضی همان
 مجبوس را مجبور کند بر آنکه با آن شخص دعوی نماید و قرض خود را از آن
 شخص گرفته بعد عی برساند و اگر مدیون او تمرد و انکار نماید
 لازم است که همان متمرد مجبوس گردد و خود مجبوس را بشود

حی است عقلا

قاعده صد و پنجم

اگر قاضی را مدلل شود که مدعی علیه را در شهر و قریب آن مال
و در شهر دیگر مال دارد امر کند صاحب دین را بر آنکه بر آرد و محبوس
از حبس و ضامن سراز و بگیرد تا زمانی که در آنجا رفته مال را حاضر نماید
محکم است - و صحت

قاعده صد و ششم

بر قاضی لازم است که بعد گذشتن یک ماه از محبوس تفحص نماید
اگر ادای حق مدعی بنماید لازم است که رها شود و اگر همچنان
افلاس بنماید قاضی را میباید که از همسایگان و معاخذ آن
و نزدیکان محبوس تفحص نماید هرگاه اخبار کردند بر افلاس او
لازم است که بر آرد محبوس مذکور را از حبس و گفته اگر یک شخص

معتبر از افلاس و اخبار نماید نیز قاضی را جایز است که او را بر ما
 محکم است فقط

قاعده صد و هفتم

بر کسی که اخبار افلاس می یون مذکور را می کنند لازم
 نیست که شهادت بلفظ اَشْهَدُ اَدَانَا نَیْدُ بَلْکَ مَحْضَر
 اخبار در این چنین معاملات کفایت است
 محکم است فقط

قاعده صد و هشتم

محض برای آنکه قاضیان و مفتیان را در خصوص حکم کردن
 از طرف قرین الشرف حضرت ظل اللهی دستور العملی بدست
 باشد فرمان واجب الاذعان چنان صدور می یابد که بر

قاضی و مفتی لازم است که اولاً حکم بر مسئله کنند که در آن امام
 ابو حنیفه و امام ابو یوسف امام محمد رضی الله تعالی عنهم متفق باشند
 و ازین قسم مسئله مطلقاً تجاوز جایز نشمارند و اگر امام ابو حنیفه
 با صاحبین خود یعنی امام ابو یوسف و امام محمد در مسئله مختلف باشند
 حکم بر قول امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه در جمیع احوال متناهی
 مگر در بعضی معاملات که متاخرین قول یا در آن را با جماع
 قوی کرده باشند و اگر قول امام در آن مسئله یافته نشود و
 اختلاف در میان اصحاب امام باشد پس اولاً بقول امام
 ابو یوسف خصوصاً در مسایل قضا و ثانیاً بقول امام محمد ثانیاً
 بقول امام زفر و رابعاً بقول حسن زیاد نمایند و اگر اختلاف
 در میان متاخرین باشد عمل بر قول متون اقدم است از شرح

و عمل بقبول شرح اولیست از عمل بقبول قنای و در قنای
 اگر اختلاف و عقشو قنای قاضی خان مقدم است بدو دیگر قنای
 محکم است و قضا

قاعده صد و پنجم

علاماتی که فقها برای فتوی در کتب فقه مقرر فرموده اند اینست
 علیه الفتوی و بیفتی و به ناخذ و علیه الاعتماد و علیه عمل الیوم
 و علیه عمل الائم و هو الصحیح و الاصح و الاظهر و الاثبه و الاحوط
 و فیه الاحتیاط و الاوجه و التخیار پس برای تعیین حدود
 حکم قاضی مطابق کتب فقه فرمان مبارک چنان شرف
 صد و رمی یابد که در محل اختلاف قاضیان را باید است
 بر هر مسئله که لفظ فتوی باشد بهر صیغه که بود حکم کنند و در میان

علیه الفتوی و به یقینی لفظ اخیر را معتبر دانند که افاده حصر میکند
 و الفاظ اوجه و ظواهر را حوط را از ظاهر و وجیه و احتیاط مود که
 تر شمارند و اگر یک شخص فقیه یک مسئله را صحیح گفته باشد
 و مخالف آن مسئله را همان فقیه اصح گفته پس لفظ اخیر را محکم
 دانند و اگر فقهی یک مسئله را صحیح گفته باشد و فقهی دیگر همان
 مسئله را اصح گفته در اینجا صحیح را مقدم شمارند که محل اتفاق است
 و در کتاب در مختار از رساله اداب المفتیین ذکر کرده که چون
 در کتابی معتقد از کتب منسوب خود قاضی مسئله را به بیند که بر
 آن نوشته باشد بصحیح و یا هو الما خود و یا به یقینی و علیه
 الفتوی نمیرسد قاضی را که برخلاف آن حکم کند بر کافه
 قضات لازم است که چون حکم میکنند این تفریق را

ملفوظ داشته باشند و این ترتیب را از دست ندهند

صحیح است - فقط

قاعده صد و دهم

قاضی را اینمیرسد که حکم کند بر اقوال ضعیفه و مسایل مرجوحه
چنانکه در کتاب قینه زاهدی که مشتمل بر مسایل ضعیفه است
و نباید که حکم نماید از روی کتاب در مختار و نهرو عینی شرح
کنز و شباهه بی دیدن شرحهای آن زیرا که از آنها ^{بسیار}
اختصار عبارت فهم مراد بخوبی نمی شود و نیز حکم کنی بر کتبی
که احوال مصنفین آن ظاهر نباشد و بر قاضی لازم است
که چون در کتب معتبره مسئله بیانند که آنرا ظاهر روایت
تکلفه باشد و خلاف آنرا گفته باشد که در نوادر است

البته عمل نظر با هر روایت مناسبت دارد و اگر روایت لغو بود
 بافتاوی می مقابل شود حکم بر او در لازم است
 محکم است فقط

قاعده صد و یازدهم

در مسئله که حکم بشر ابط موصوفه در کتب متعارفه یافت نشود
 و قاضی نتواند بر آن مسئله حکم نماید لازم است که تنقضا
 آن مسئله را بواسطه مرسله از خان علوم نباید زیرا
 مشورت بکتابت سنتی قدیمت پس اگر آن مسئله
 تحقیق و تدقیق علمی احتیاج داشته باشد البته خان علوم
 جواب آنرا از روی علم خواهد نوشت و اگر تعلق بحکم باشد
 و رای سلطان داشته باشد البته خان علوم از نظر مبارک در کتابت

گذراينده آنچه فرمان شود بکته قاضی ارسال خواهد داشت
 محاسبه فقط

قاعده صد و دو از دهم

هر قاضی که حکم بجز یعنی خلاف حق بکند بسته از دو حال خواهد بود یا آنکه شهود مردود و شهادت بودند و قاضی از احوال شان اطلاع نداشته و بعد از حکم ظاهر شدند و یا خود مقضی را اقرار کرد که این چیز حق من نیست و قضا صحیح واقع نشده البته رد میشود قضا پس اگر آن مالیکه بران حکم شده حق بنده باشد و استرداد آن امکان دارد مانند آنکه بنده از اد شده و یا زنی بچکم او طلاق کرده یا مالی بود البته همان مال پس ببالگش داده میشود وزن بشوهر

صلی خود سپرده میشود و بنده آزاد شده پس غلام میگردد
 و اگر آن مالیکه بران حکم شده چیزی باشد که استخوان
 امکان ندارد مثلاً اینکه حکم بر قصاص کرده باشد و قصاص
 هم واقع شده باشد درین حالت مقضی له در عوض شخص
 قصاص شده بقصاص نمیرسد بلکه دیت در مال مقضی له میشود
 و اگر آن مالیکه بران حکم شده حق خدا باشد مانند آنکه قاضی
 حکم کند بحد زنا و یا شرب خمر بر کسی آن شخص را بحد برساند بعد از
 حقیقت احوال ظاهر شود ضمان آن در بیت المال است
 اینهمه احکام در وقت است که قاضی قصد حکم خطا را نکرده
 باشد و اگر قاضی اقرار کند بر آنکه حکم را قصد انجلاف
 واقع کرده ام پس ضمان بر خود قاضی است و لازم است

که بتغزیر شود و معزول گردد و اما حالتی که خود قاضی اقرار کند که
 من در فلان معامله خطا یا بخلاف واقع حکم کرده ام و
 در حق مقتضی که قبول نمی شود و حکم قضیه بر حال خود می ماند
 محکم است - فقط

قاعده صد و سیزدهم

چونکه نماز جمعه و صلوة عیدین از عظم شعائر اسلام و اکبر معانی
 دین حضرت خیر الانام است فرمان بهایون و الامطابق کتیب
 معتبره فقه شریف صادر میگردد که بر جمیع قضات و حکام لازم
 است که در هر موضعی از مواضع تعلقه خود تا که در کلانتر مساجد انبوه
 ساکنین آن بکنجد مردم را جمع کرده نماز عیدین و جمعه را برپا
 دارند که از طرف قرین الشرف بشمار درین باب اذن است

حج است حفظ

قاعده صد و چهاردهم

چون بموجب شرع شریف دفع قتنه و فساد از ملک واجب است
 لهذا فرمان مبارک شرف صدور میاید که قاضی را باید آید
 که چون از فساد کردن شخصی در اموال و نفوس مسلمانان و آ
 شود و بداند که ازین ضرر در ملک خواهد رسید لازم است
 که حکم بر حبس او نموده بحاکم وقت بسیار دو اگر قاضی با وجود
 اطلاع بر فساد شخصی در حبس او اسهال نماید البته در آخرت ^{بغضب}
 الهی معاقب خواهد گردید و در دنیا بعقوبت شایسته ^{معد} خواهد
 حج است حفظ

قاعده صد و پانزدهم

احکامیکه از حضور سلاطین ماضیه افغانستان در فصل خصوصاً
 صادر گردیده باشد و یا از حضور لامع التور فیصله مقدمه نظمو
 رسیده باشد و نز قاضی ثابت کرد بقرار شوت شرعی البتة
 بقرار حکم کتب فقہ آنرا نافذ دانسته تخلف از آن جائز نشمارند
 و اگر حاکم و نایب الحکومه و یا کو تو ال در معامله حکم کرد
 حکم شان نافذ نیست و قاضی از سر نو میرسد که مقدمه مذکور را بود

حکم است و فقط

قاعده شانزدهم

بر قاضی لازم است که فصل خصومات و قطع منازعات
 بنفس خود متصدی شود و بحضور خود فیصله نماید و نایب مقرر
 نکند از طرف خود مگر آنکه در خصوص خلیفه گرفتن فرمان

صریح از طرف قرین الشرف بدست داشته باشد و یا آنکه
 حضرت ظل الهی الشخص الملقب قاضی القضاات ملقب
 باشد البته درین مورد و حالت بقدر حکم کتاب و محتار و
 کتب فقه جایز است که در اوقات ضرورت خلیفه از طرف خود
 نصب کند

حج سید محمد

قاعده صد و سی و نهم

همچنانکه قاضی را خلیفه گرفتار قتل بی اذن سلطان عصر جایز است
 چون خلیفه با اذن بگیرد معزول نمیشود بعزل او مگر آنکه از جانب
 سلطان ختم بسیار عزل را هم داشته باشد و در فرمان
 او صریح ثبت بود و یا آن که ملقب با لقب قاضی القضاات
 باشد در آنجا درست است که بعد از نصب خلیفه خود را عزل
 کند

قاعده صد و سی و نهم

حج است فقط

قاعده صد و نوزدهم

هر چند در کتب فقه بنا بر قول متقدمین قاضی را در بعضی
 مواضع جایز شمرده اند حکم کردن بعلم خودش ولی بسبب فساد
 زمانه و تغییر احوال مردم مطابق فتوی متاخرین که در شباهت
 و نظایر و کتاب رد مختار آمده نشرین همایون والا خان
 شرف صد و رمی یابد که قاضی را از طرف قرین الشرف
 حضرت ظل الهی اجازت آن نیست که بموجب علم خود
 بیدلیل شرعی در واقع حکم نماید

حج است فقط

قاعده صد و نوزدهم

اگر چه بقرار قاعده سابقه قاضی را جایز نیست که بعلم خود حکم نماید
 اما اگر شخصی را قاضی ببینند که سکران است و بومی است و
 از دهن او می آید جایز نیست قاضی را بسبب تهمت او را
 تعزیر نماید و اگر علم قاضی بیاید بر آنکه کسی زن خود را طلاق داده
 و یا غلام خود را آزاد کرده و یا مال کسی را غصب نموده جایز است
 قاضی را که آن غلام و یا آن زن و یا آن مال را از تصرف
 او کشیده بدست امینی بسپارد تا اگر بجهت شرعی ثابت شود
 قاضی حکم خواهد کرد و اگر ثابت نشد و پس بدو سپرده خواهد شد
 محکم است و فقط

قاعده صد و بیستم

بر قاضی لازم است که کتاب ثبت محاضر و سایر وثیقات

شرعی را در هنگام برخواستن با خود بردارد و بکاتبین سپارد
 و در همه حال حفظ و صیانت کتاب و شائق را بنفس خود باید
 و در آن خصوص هیچ احدی اعتماد نماید تا مباد اسک
 و اصلاحی در آنها واقع نشود و بواسطه آن اختلافی پدید
 نیاید و قاضی بسبب عدم احتیاط بعقاب الهی و عتاب
 شاهنشاهی گرفتار نگردد

حج است فقط

قاعده صد و بیست و یکم

در تعلقه هر قاضی از قضات افغانستان اگر مسافر
 بمیرد و مال و متاع بگذارد و ورثه او در جایی باشند
 که آمد و رفت مالی آنجا در مملکت افغانستان غالباً صورت

پذیر نبود مانند افریقا یعنی مملکت حبش و عربستان چین
 و سایر بلاد دور دست و آن شخص متوفی قرضدار حاکمی
 باشد قاضی را لازم است که وصی از طرف میراث نصیب کند
 تا مال و متاع او را بفروشد رسانیده قرض های مردم را
 از وجه آن برساند و ذمه نیست مذکور را از قرض بی نیاید
 اما بعد از آنکه قرضداران مذکور بحضور قاضی قرضهای خود را
 بر متوفی مذکور حسب الشرع شتوت برساند و آنچه زائد
 از قرضهای مردم بماند لازم است که وصی را امر کند
 که مال را بجا کم خود سپرده رسید بپهر خزانه دار است ایال
 دار السلطنه جهت تمسک خویش حاصل نماید تا اگر ورثه آن شخص
 متوفی وارد شود بموجب همان تمسک مال ورثه مذکور

از خزانة داده شود و باید که جمیع احوال شخص باینسان مال و منافع

او در دیوان قضا ثبت بود

محکم است حفظ

قاعده صد و بیست و دوم

هر گاه شخصی در تعلقه قاضی غایب گردد و مال و متاع

در عقب بگذارد پس اگر احوال آن شخص به چگونه معلوم نباشد

و از محل سکونت و مرکب و زندگی او اطلاعی و اموال او

از قبیل آنچه با باشد که خراب و فاسد می شود و یا نقصانی

بدانها راه می یابد مانند کالا و غلام و کینه و سایر اموال منقول

در آن حالت بهتر آن است که قاضی اموال مذکوره را

بفروش رسانیده و بجز آنرا بقسمی که خیر بداند چته غایب بگذارد

اما در حالتی که مال مذکور از آن قبیل باشد که فاسد و خراب نمی شود
 مانند زمین و املاک اگر بفروشد بهتر است و اگر بفروشد نیز جایز است
 حکم است و حق است

قاعده صد و بیست و سوم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی میرد و همگی ورثه و یا بعضی از آنها
 صغیر باشند و شخص متوفی وصی بزندگی خود مقرر ننموده باشد
 که قاضی بموجب قاعدای سابقه از طرف خود وصی را
 صغیران مقرر میکند و اگر اینان در پیدا شدن وصی تعطیل ^{نشدند}
 البته تا پیدا شدن وصی قاضی اختیار آنرا دارد و مستحب است
 که مال صغیرانرا بشخص معتبر بطریق قرض و یا امانت بسپارد
 و ضمناً وصیت از ایشان گرفته نزد خود بگذارد و بعد از خود

شدن وصی مال مذکور را بدو تحویل نماید اما قرض گرفتن

آن برای خود قاضی حائز نیست

محکم است و قطعی

قاعده صد و بیست و چهارم

هرگاه شخصی بمیرد و وصی بجهت ورثه صنعا خود مقرر کرده باشد

و قاضی هر چند سعی و تلاش نماید وصی بجهت ایشان موجود

و بالفرض هیچ احدی بی اجرت بامر وصایت اقدام نکند قاضی

اختیار آنرا دارد که شخصی را با اجرت مثل بجهت وصایت و سپردن

صغیران مقرر نماید تا اموال ایشان ضایع نشود

محکم است و قطعی

قاعده صد و بیست و پنجم

بر کافه قضات افغانستان واجب و لازم است که از احوال
 و اوضاع و صیانت تعلقه های خود با خبر و مستحضر باشند که چنین
 و خیانت و عطلت و بطالت در معاملات و صیانت نماید
 پس اگر چنین و خیانتی از ایشان درک نمایند البته باید است
 معزول کرده بجای ایشان دیگر برانصب کنند و اگر نا فهمی
 در امورات و صیانت و عطلت و بطالت از و صیانت
 فهم نمایند لازم است شخصی نمیدارد در امر و صیانت آنان
 نمایند اموال صغیران از تصنیع مصنوعین بامون باند و خللی در کارشان
 محاسبه فقط

قاعده صد و بیست و هشتم

اگر منگوله شخصی بشوهرش عمومی طلاق در نزد قاضی بنماید

و دو نفر شاهد آن دستور الحال که احوال عدالتشان بقای
 معلوم نباشد بر طبق مدعای خود بکنند و در آن حال
 قاضی را جایز است که بکثیر زن امینه را جهت حفاظت آن
 مقرر نماید تا شوهرش را از مجالست و مخالفت مانع نماید
 تزکیه شهود مانعت کند و چون تزکیه شاهدان ظاهر گردد
 البته حکم بر مفارقت خواهد نمود و اگر تزکیه شهود صورت نگیرد
 امینه را برخواست کرده حکم بر اتقای نکاح خواهد فرمود

حکم است

قاعده صد و بیست و نهم

هرگاه کتبه یا غلام شخصی دعوی آزادی خود نموده و دو نفر
 شاهد آن دستور الحال در نزد قاضی بر آزادی خویش بکنند

قاضی را جایز نیست که تا ظهور تزکیه شهود آن کثیر و غلام
 را از صاحبش جدا نماید اما کثیر را بزن بامینه و غلام را
 با دیانت سپارد پس اگر تزکیه شهود نزد او متحقق
 گردد البته حکم بر عتق آنها خواهد نمود و الا نه ایشانرا
 واپس بصاحبش مسترد خواهد فرمود
 حج

قاعده صد و بیست و هشتم

هرگاه شخصی بر غلام کسی دعوی غلامی کند و دوشاد مستوالحا
 بحضور قاضی بر مدعی خود بگذراند و مدعی خواهش آن نماید
 که پیش از تزکیه شهود غلام را از مدعی علیه جدا کند قاضی را
 لازم نیست که غلام را از مدعی علیه جدا سازد و می شاید

که از مدعی علیه ضامن می بگیرد که متکفل سر خود مدعی علیه و غلام شود
 پس امر کند مدعی را برابر آنکه همان ضامن خود را از طرف خویش
 وکیل سازد که اگر مدعی علیه غایب شود و ضامن او را حاضر کرد
 نتواند مدعی با ضامن مذکور بعد از ترکیه شهود حاضر گشته تا قاضی
 حکم بر او بنماید و اگر مدعی علیه از دادن وکیل ابا آرد قاضی را
 میسرسد که او را مجبور نماید بدادن وکیل و اگر از دادن
 ضامن ابا کند البته مجبور میشود بدادن آن و اگر مدعی علیه
 ضامن پیدا کرده نتواند قاضی امیسرسد که مدعی را بگوید
 که ملازمست کن با مدعی علیه و غلام و جدا مشو از ایشان
 و اگر مدعی ملازمست نتواند و بر مدعی علیه بیم آید
 و باید کاری بود جایزست که بجهت ضمانت حق مدعی

غلام را بدست ایمنی بسپارد و از مدعی علیه جدا نماید

حکم است - حفظ

قاعده صد و نسیبت و نهم

اگر قاضی بر شخصی اطلاع یابد که معروف و مشهور است

و فحور است و غلامی صحیحی دارد که محل خوف است ^{فنا}

را جایز است که بطریق امر معروف و نهی منکر آن غلام را

از آن شخص فاجرو فاسق جدا نموده بدست ایمنی بسپارد

و صاحبش را مامور نماید بر آنکه آن غلام را بفروش رساند

حکم است - حفظ

قاعده صد و سی ام

هرگاه دعوی نماید شخصی بر اموال منقوله و دو نفر شاهدان

مستورا الحال شهادت بر طبق مدعی ادا نمایند و مدعی
 اکتفا بضمآن گرفتن نکند و از قاضی درخواست نماید که مال
 مذکور را نزد امینی بگذارد پس اگر مدعی علیه شخصی سابق
 غیر معتقد باشد جایز است که آن مال را با مین بسیار
 و اگر دعوی بر املاک و اراضی باشد جایز نیست که آنرا
 نزد امینی بگذارد مگر آنکه در حآن بار و مردار بود در آنجا
 جایز است که تا حین انفصال مدعی را بدست امینی بگذارد

حج است حقیق

قاعده صدوسی و یکم

هرگاه دو شخص را دعوی بسبب شیانی واقع شود که
 اشیاء بزودی فاسد و خراب میشوند مانند گوشت و میوه تازه

و سایر چیزهای میریعی الفسادی پس اگر مدعی اظهار نماید که شهادت
 را حاضرین آورده ام اما در شهر بستند گفته شود مدعی که اگر
 میخواهی سوگند بده مدعی علیه را و چون بر سوگند راضی شود
 و سوگند بدهد البته مدعی علیه را باید است مزامم باشد
 و اگر مهلت خواست که شاهدان خود را حاضر می آرم در
 صورت تا آخر مجلس اجازتست که مدعی علیه را بر همان
 مال معطل دارد و چون مجلس آخر شود او را بگذارد و اگر
 مدعی ظاهر سازد که شاهدان حاضر دارم و شاهدان بر مدعی
 خود بگذرانند و قاضی بداند که تا تزکیه شهود آن شی فاسد بنا
 میشود لازم است آن شی را بفروش رسایند قیمت
 آنرا نزد عادل بپردازد و سرگناه تزکیه شهود مدعی ظاهر گردد

وجه را باید است بعدی بسیار دو الانه بعدی علیه تحویل کند

حج است و شفا

قاعده صدوسی دوم

در جمیع معاملات باید است قاضی بعد از دعوی مدعی
بر شهادت شاهدان بگذارد و حسب استعدای مدعی
لازم است باز خوشت حقوق نماید مگر در پانزده صورت
که در آنها اگر شاهدان بیدعی و بغیر دعوی نزد قاضی شهادت
ادا نمایند بر قاضی لازم میشود باز خواست آن حقوق
و شنیدن شهادت شاهدان در آنها و آن پانزده صورت
انست اول وقف دوم طلاق منکوحه سیوم تعلق
طلاق منکوحه چهارم حریت کینز پنجم مذبره شدن کینز ششم

ششم خلع منکوحه هفتم رویت بلال رمضان هشتم نسب نهم
 حدزنا دهم حد شرب یازدهم ایلا دوازدهم طهار سیزدهم
 حرمت خسریت چهاردهم دعوی مولی نسب عید پانزدهم
 شهادت برضاع فلیندا فرمان همایون شرف صد و نهم
 که در چنین مواقع هر چند مدعی در محکمه حاضر نشود قاضی را لازم
 است که بازخواست این امور را بنماید و شهادت شهود را بشنود
 حج است حقا

قاعده صد و سی و سوم

هر قاضی از قضات که بسبب این اسباب از منصب قضا
 معزول شود و یا از قضای الهی جان بجان آفرین بیاید
 و بجای او از حضور لامع النور شخصی دیگر بر منصب او متعین

کرد و بر قاضی جدید واجبست که مهر قاضی سابق را بحضور
 جماعه مسلمین و خود آن قاضی معزول شده اگر زنده باشد
 و اقربای او اگر مرده بود حاضر سازند و در لفافه پیچانیده مهر
 خود را بر آن لفافه گذشته ارسال حضور لامع النور نمایند
 و در خصوص فرستادن آن مهر بایدست محضرتی بنویسند
 اشخصی که معرفت او آن مهر ارسال حضور کردید لایق است که در محضرت
 محضرت *ع*

قاعده صدوسی همام

هرگاه قاضی سابق از منصب خود معزول شود و یا بمیرد و قاضی
 جدید بجای او مقرر شود بر قاضی جدید لازمست که کتابها
 ثبت محاضر و سجلها و وصیت نامهها و سیاه اندازة نققا

و جمیع آنچه تعلق به مکاتبات شرعی دارد از او ضبط نموده
 در تصرف خود درآرد و سیما به مجوسینی که بواسطه دیوان
 معتقد نموده و بحاکم سپرده از او بگیرد و نظر در حال شان کند
 حاکم است - حقیقت

قاعده صدسی و پنجم

جمیع معاملاتی که در مابین انانی ملکیت واقع میشود و نزد
 حاکم می آید از دو صورت بیرون نخواهد بود یا تعلق بدفترت
 سرکاری و یا بحکم شرع خواهد داشت اموریکه تعلق بدفترت
 همانست که حاکم آن معاملات را حسب اشاره میسران
 که از طرف دفتر با او مقرر است بموجب قانون و دفتر
 فیصله خواهد نمود و کار بانیکه موقوف بر شرع باشد البته

آن مقدمات را قاضی انفصال خواهد داد پس اگر حاکمی
 از احکام پهلوی نفسانی در امورات و مقدمات شرعی
 مداخلت نماید و یا بخلاف قواعد دستور العمل قضایا
 اقدام کند و یا یکی از اهل دعوی را بنوعی از انواع کدورت و سختی
 رساند بر قاضی لازم است که حاکم را از ارتکاب چنین امور
 ممانعت فرماید و اگر برین عمل شیع اصرار کند و ازین فعل
 قبیح منع نشود و حیست که بواسطه عیاض کو ایف آن
 حال را بدار السلطنه ارسال حضور لایع النور و خان
 بدارد و خلاف قواعد شریعت در ملکات جایز نشمارد و
 خود قاضی مورد بازخواست الهی و عقوبت شایسته خواهد گردید
 حم است و فوا

قاعده صدوسی ششم

بر جمیع قضات بلاد و امصار افغانستان ادا مهال الله
 بالا من و الامان ظاهر و هویدا باد که منظور نظر اعلیحضرت ^{شاه} کرد و
 بسطت عدالت بنیان خدایگان مملکت افغانستان ^{انتظام}
 امور ملک و ملت و تمهید بساط عدل و نصفت است مدعا
 اصلی و غرض کلی از اینقدر تکالیفات که بر وجود سراسر
 بهبود پسندیده اند جز این نیست که قوم افغانستان
 بزور همت شاهنشاهی بمراتب عالی عروج نمود
 در عقل و فضل با جمیع دول منظم همسره شوند پس
 رجای واثق از عنایات آلهی چنانست که همه عیال
 و معتبرین و قضات و جمیع مسلمین درین امر کوشش

و مساعی مصروف دارند و نیز برای جمیع قضات و ضح
 و لایح باد که جمیع حدود شرعی و تعزیرات دینیه که در کتب
 فقہ مذکور است بقرار امر شرعیست غیرا لازم است بجایا
 و آنچه مذکور است و تعزیرات بر مردم حسب الشرع ثابت شود
 و بموجب شرع بدان اقدام نمایند لازم است بحل
 در آن معامله مفصل نگاشته و مهر خود و مفتیان محکم بر آن
 زده بجا کم رسد تا حاکم از روی همان حکمنامه سیاست و تعزیرات
 که در کتاب قوانین حکام از حضور لامع النور دستخط شده
 معمول دارند و آن کاغذ قاضی سند او باشد
 محکم است - دستخط

دستخط

بَابُ الْأَوَّلِ

آخر این باب بحديث نفیس نبوی علی قائلها الف
صلوة اختتام میهم تا متضمن کات دینی دنیا

وسب موعظت امل و نشر و منافی با شرف فقط
و قال رسول الله صلى الله عليه

القضات ثلاثة اثنان في النار و واحد
في الجنة رجل عرف الحق فقضى به فهو
في الجنة و رجل عرف الحق و لم يقض به
و جاز في الحكم فهو في النار و رجل لم
يعرف الحق فقضى للناس على جهل فهو في النار

خاتمه الطبع

المعتمدتة لندة که بفرمان بهایون سرکار ذوی الاقتدر ادام

اقباله و سلطنته این کتاب که فی الواقع قانون شرعی است

از برای قضات از تالیفات جناب فیض باب

احمد جان خان الکو زانی تباریخ دو از دهم

جمادی الاول ۱۳۱۱ ۱۳۱۱ یکم از روسه صد یازده

هجری بنویسے اللہ علیہ وسلم با تمام

بندہ در گاہ کل محمد درانی

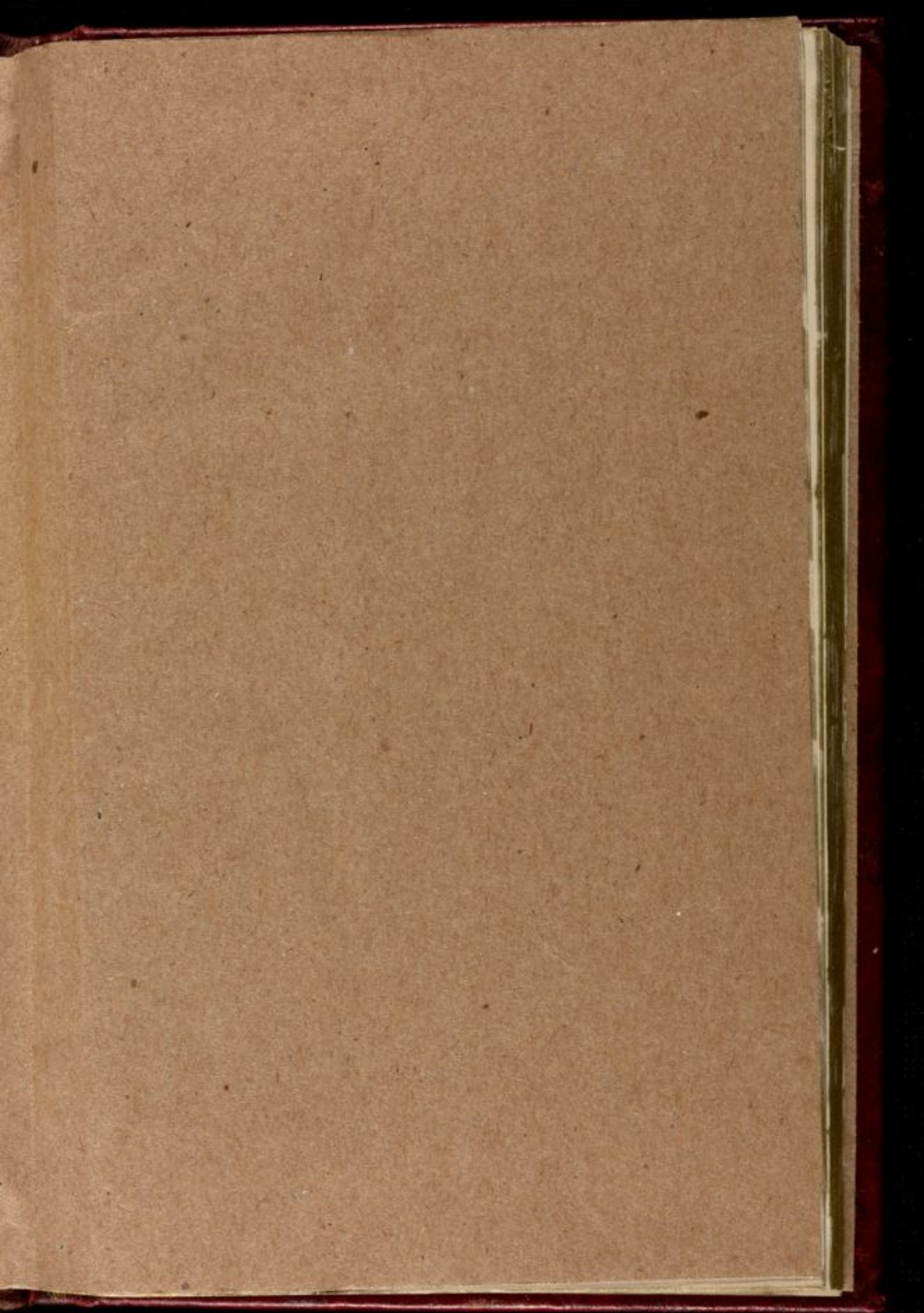
بارکزانی محمد زانی

چاپخانه مبارک

در مطبعه دار السلطنة کابل طبع شد









AMED
Pers
Cage

LAW
COPY 1